

آزادی، جنسیت و ادیان الهی

رویا متین⁰

چکیده

رابطه آزادی و جنسیت از پرنزاع‌ترین مباحثی است که در طول تاریخ، به دلایل گوناگون، کانون توجه متفکران بوده است.

ادیان الهی به عنوان برترین مرجع تفسیر مفاهیمی مانند آزادی و برابری، بهترین ملجأ برای پاسخ‌گویی به مسائل فرهنگی — اجتماعی می‌باشند که در هر زمان به صورتی نو مطرح می‌گردند و به اقتضای رخدادهای جدید، پاسخ‌های متفاوتی می‌طلبند. نوشتار حاضر برای فهم حدود آزادی جنسیتی در برخورداری از حقوق گوناگون در ادیان بزرگ و حیان اسلام، یهودیت و مسیحیت، برابری در مسئله خلقت را به عنوان ریشه اختلافات مورد بررسی قرار داده است. فرعیّت و فروتر بودن زن در خلقت و گناه اولیه حضرت حوّا، بر اساس باورهای دینی یهودیان و مسیحیان، نزد برخی از آن‌ها، عامل توجیه بعضی نابرابری‌ها تلقی گردیده است. قرآن در این رابطه، پرده از بسیاری حقایق برمی‌دارد.

کلید واژه‌ها: اسلام، یهودیت، مسیحیت، آزادی، جنسیت، برابری.

مقدمه

مفاهیمی مانند «آزادی» و «برابری» از مشتبّه‌ترین مفاهیمی هستند که پیوسته در جوامع و فرهنگ‌های گوناگون مورد بررسی و نقد قرار گرفته‌اند. مفهوم «آزادی» زن و مرد، مصادیق و محدوده آن و نحوه ظهور آن در جامعه، گاه به دلیل اختلافات مبنایی نزد نظریه پردازان و گاه به اقتضای تحولات تاریخی و ویژگی‌های خاص جوامع، جلوه‌های متفاوتی داشته‌اند.

گذشته از تحولات مربوط به تفسیر این مفاهیم و صحّت یا خطای کاربرد آن‌ها در طول تاریخ، برخی از صاحبان قلم بحث از آزادی و برابری جنسیتی را با نهضت فمینیستی گره می‌زنند که از اواخر قرن 19 و اوایل قرن 20 برپا گردید. بعضی از جامعه‌شناسان و نویسندگان غربی بر این گمانند که آزادی در برخورداری از حقوق طبیعی را فقط می‌توان در قالب نهضت فمینیستی جستجو کرد که با فریاد علیه ظلم اعمال شده در حق زنان، در طول تاریخ، از غرب آغاز گردید و در موج اول، با اخذ جواز حق رأی به زنان به پیروزی نسبی ختم شد.⁰

بررسی مفاهیم «آزادی» و «برابری» در موج‌های دوم و سوم، در گرایش‌های مختلف رادیکال، لیبرالیسم، مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم و مانند آن، معنا و مصداق ویژه‌ای دارد که بحث درباره آن مجال دیگری می‌طلبد.

تنبّعات تاریخی و جامعه‌شناسانه مربوط به حوادث این دوران^۱ و مطالعه آثار پیشتازان این نهضت^۲ به انضمام پیامدهای اجتماعی - اخلاقی این جنبش، که به بهانه و یا به قصد آزادی زنان و رهایی از ظلم و ستم آغاز شد و به تدریج، به آزادی‌های جنسی و فسادهای اخلاقی منتهی گردید، تردیدی در بی‌پایه بودن و انحراف نهضتی که به ظاهر درصدد رهایی زنان برآمده بود، باقی نمی‌گذارد.

مفاد کنوانسیون «رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان»،^۳ که حکایت از ناآگاهی و جهالت بشر از درک صحیح مفاهیمی همانند آزادی، عدالت، برابری و خواسته‌های به حق زنان دارد، به عنوان ثمره این جنبش، نمادی از شکست فمینیسم در دست‌یابی به برابری‌هایی است که شایسته شئون انسانی زن می‌باشد.

شاید امروزه این سؤال بیش از پیش منطقی و معقول به نظر برسد که چرا وجود نابرابری‌های اجتماعی باید راه را برای حرکت‌هایی باز کند که نتیجه‌ای جز نقض حرمت و ارزش انسانی زنان ندارد، حتی اگر برای برخی جوامع، از نظر ظاهری آثار مثبتی نیز به بار آورده باشد؟

به راستی، چه کسی در این زمینه مقصّر است؟ آیا متون دینی ادیان، گویای نابرابری جنسیتی در برخورداری از حقوقند؟ یا زنان و مردانی که در جوامع گوناگون دینی و غیردینی زندگی می‌کنند و به دلیل ناآگاهی یا دلایل روان‌شناسی و به عمد یا به سهو، نابرابری را در جامعه گسترش داده‌اند، باید بار تقصیر را بر دوش بکشند؟ برخی از نویسندگان غربی^۴ برخورد ناصحیح سنت یهودی - مسیحی با مسئله زنان و وجود آیات حاکی از نابرابری در متون دینی و یا متون مورد تأیید و تمسک‌دینداران ادیان یهودی و مسیحی را از جمله عوامل نابرابری جنسیتی در جوامع غربی می‌دانند و عالم نبودن یا عامل نبودن به فرامین دینی اسلام را در کشورهای مسلمانان مانند عربستان، عامل نادیده گرفتن حقوق زنان تلقی می‌کنند.

چاره‌اندیشان برای حل معضل نابرابری در جوامع دینی و غیردینی راه‌های متفاوتی پیشنهاد می‌کنند: گروهی معتقدند که مدرنیزه کردن زنان و غربی نمودن آن‌ها بدون هیچ نقیّدی به آداب دینی، تنها راه چاره‌آنان برای احقاق حقوق از دست‌رفته‌شان می‌باشد.

گروهی دیگر آمیزه‌ای از تفکرات و رفتارهای دینی - فمینیستی را راه نجات زنان می‌دانند.

این نوشتار راه حل سومی را پیشنهاد می‌کند، و آن رجوع مجدد به متون دینی و استنباط مفاهیم و مصادیق آزادی، استقلال و برابری بر اساس آیات قرآن و آموزه‌های پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار(علیهم السلام) می‌باشد؛ زیرا گرچه ممکن است زنان مسیحی و یهودی غربی با پناه

بردن به جنبش‌هایی، به حدی از آزادی و استقلال هم دست یافته باشند، اما نتایج حاصل از آن حرکت‌ها قطعاً به منفعت آن‌ها و جامعه آن‌ها نیست. شکستن حریم خانواده، مسائل و مشکلات جنسی – بهداشتی و بحران‌های روحی حاصل از آن، همه نشانگر این واقعیت هستند که پاسخ حقیقی را باید در جای دیگری جستجو کرد.

مقایسه ادیان در این مورد، بیانگر این حقیقت است که دین اسلام به عنوان آخرین و جامع‌ترین دین، علاوه بر احترام به شخصیت انسانی زن، بهترین پاسخ و راه حل را در رابطه با حقوق انسانی و طبیعی زنان و مردان پیشنهاد کرده است، گرچه یهودیت و مسیحیت نیز به عنوان ادیان الهی در برخی موارد، به ذکر حقایق پرداخته است که با حقایق موجود در دین اسلام شباهت دارد.

بی‌تردید، شناخت آموزه‌های دینی و عمل به آن‌ها برای یافتن هویت انسانی خود و اجرای حقوق فردی و اجتماعی، امری ضروری و منطقی به نظر می‌رسد، به ویژه امروزه که مسائل زنان به حوزه سیاست نیز راه یافته و گاه دولت‌ها برای پیشبرد اهداف سیاسی خود، با ترفندهایی از جمله تشویق آثاری که به گونه‌ای تأیید حکومت‌هایی است که در واقع، نه به زن بها می‌دهند و نه به دین، به این مسائل رنگ و بوی سیاسی می‌دهند و حرکت زنان را برای اجرای سیاست‌های خود به بازی می‌گیرند.

برابری، جنسیت و داستان خلقت

به نظر می‌رسد رویکرد ادیان یهود و مسیح در ارتباط با حقوق زنان و برخورداری از آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، چندان مطلوب نبوده و با توجه به حقوق مردان، تبعیض‌های بسیاری اعمال کرده‌اند. عهد عتیق و عهد جدید به انضمام آراء مفسران این دو کتاب مقدس، حاوی شواهد فراوانی در این رابطه می‌باشند. وجود نابرابری‌های جنسیتی در سنت یهودی – مسیحی نه به معنای نابرابری مطلق است و نه بدین معنا که می‌توان با توجه به تلاش‌هایی که توسط متدینان یهودی و مسیحی و یا مدافعان حقوق زنان برای توجیه این تبعیض‌ها صورت گرفته است، برابری را استنباط نمود.

به دلیل اینکه در بخش‌های گوناگون تورات و انجیل و تلمود و تفاسیر عهد جدید، نابرابری حضرت حوّا و حضرت آدم در خلقت، عاملی برای توجیه تبعیض‌ها و مبنایی برای صدور احکام متفاوت حقوقی و اجتماعی تلقی گردیده، بهتر است داستان خلقت را در سه دین الهی اسلام، یهودیت و مسیحیت، به عنوان ریشه برخی اختلافات، با هم مقایسه نماییم. در این رابطه، در دو دین بزرگ یهودیت و مسیحیت به دو دیدگاه مختلف اشاره خواهد شد: موافقان برابری و مخالفان برابری.

داستان خلقت حضرت آدم و حوّا بیش از همه جا در سفر «پیدایش» در عهد عتیق، که

مورد تأیید یهودیان و مسیحیان، هر دو می باشد و در قرآن در سوره های اعراف، حجر، طه و جز آن مطرح شده است. در باب اول و دوم سفر «پیدایش»، داستان خلقت به اجمال و تفصیل بیان شده است و باب سوم درباره «هبوط» و علت آن سخن می گوید.

در باب اول، بی آنکه به خلقت حضرت آدم و حوا به طور مجزا اشاره شده باشد، از خلقت آدم یا انسان می گوید و از اینکه خداوند او را به صورت خود آفرید و آن گاه وی را بر زمین مسلط گردانید: «پس خدا آدم را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید، ایشان را نر و ماده آفرید...»^۱ کتاب مقدس در این باب، تفاوتی بین خلقت زن و مرد قایل نشده است و تصریح می کند که هر دوی آن ها به طور یکسان به صورت خدا خلق شدند. اما در باب دوم،^۲ اشاره می کند که پس از اتمام خلقت حیوانات، ابتدا حضرت آدم خلق شد.

در روز ششم، «خداوند آدم را از خاک زمین سرشت و در بینی وی روح حیات بدمید و آدم نفس زنده شد ...»^۳ «خداوند آدم را در بهشت جای داد و مسئولیت حفاظت از آن را بر عهده او نهاد»^۴ و قبل از خلقت حوا فرمود: «از همه درختان باغ آزادانه بخور، بجز از درخت معرفت نیک و بد؛ زیرا روزی که از آن بخوری حتماً خواهی مرد.»^۵

در این زمان، هنوز آدم تنها بود و «خداوند خواست یآوری برای آدم بیافریند که موافق او باشد»^۶ و چون در بین حیوانات یاور و موافقی برای آدم نیافت، حوا را از دنده آدم خلق کرد.^۷ حوا مانند آدم می دانست که خداوند مرگ را با خوردن میوه منع شده گره زده است، ولی مار (شیطان) او را فریب داد و پیوند بین مرگ و خوردن میوه را انکار کرد و به زن گفت: «هر آینه نخواهید مرد، بلکه خداوند می داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز می شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.»^۸ بدین سان، حوا فریب شیطان را خورد، از میوه ممنوع تناول کرد و آدم را نیز بر این امر اغوا نمود^۹ و آن گاه خداوند آن ها را از باغ عدن بیرون کرد.^{۱۰}

با توجه به آیات مذکور در سنت و فرهنگ یهودی – مسیحی به دلیل فرعیت حوا نسبت به آدم در خلقت، زن موجودی فروتر محسوب می شود و به خاطر اغوا شدن توسط شیطان و فریب دادن آدم^{۱۱} و خوردن از میوه منع شده، که باعث هبوط آن ها از بهشت گردید، زن بودن عامل و نشانه شر بودن تلقی می گردد. درد زایمان، اشتیاق به همسر و حکمرانی مرد بر زن، از نخستین مجازات هایی هستند که حوا به واسطه خوردن میوه منع شده متحمل گردید^{۱۲} و زمین نیز به سبب گناه آدم لعن شد.^{۱۳}

در بخش های گوناگون تورات و انجیل، از جمله در «جامعه سلیمان»، «سفر پیدایش»، «سفر خروج»، «رساله پولس» و مانند آن، می توان این نوع نگرش پست نگرانه و نتایج حاصل از آن را مشاهده کرد. در ذیل، به چند مورد اشاره می شود:

«زن که دلش دام ها و تله هاست و دست هایش کمندها می باشد، تلخ تر از مرگ است. هر کس که رضایت خدا

را طلب کند او را رها خواهد کرد، اما گناه کار در دام او گرفتار خواهد شد.»^{۱۴}

«پس از جستوجو در میان هزار مرد، يك درست کار را یافتم، اما در میان جمع زنان، حتی يك زن درست کار یافت

نشد.»^۰

و در جایی دیگر، شرارت زن را برتر از همه شرارت ها می بیند و مرگ آدمی را نتیجه شرارت و گناه حوا می داند: «هیچ زهری تلخ تر از زهر مار و هیچ شرارتی بزرگ تر از شرارت يك زن نیست.»^۱ «گناه با يك زن شروع می شود و به دلیل وجود اوست که همه ما باید بمیریم.»^۲ «يك مرد برده است، باعث بی آبرویی و شرمساری اوست اگر يك زن از او حمایت کند.»^۳

پولس در رساله اول خود به تیموتائوس، بدین دلیل اجازه تعلیم دادن زن به مرد و یا تسلط وی بر شوهر را نمی دهد که «آدم اول ساخته شد و بعد حوا، و آدم فریب نخورد، بلکه زن فریب خورد و در تقصیر گرفتار شد.»^۴

برخورد منفی سنت یهودی – مسیحی با زنان، محدود به آیات کتاب مقدس نمی باشد، بلکه با توجه به اینکه در دین یهود، علاوه بر تورات، به تدریج، تلمود و آموزش خاخام ها، جزو منابع مهم دینی یهود تلقی گردیدند و در مسیحیت نیز تفاسیر برخی از آباء کلیسا مانند ترتولیان مورد اعتنای مسیحیان قرار گرفتند، فراهایی از این نوع، بسیار به چشم می خورند.

مسیحیان باور دارند که انسان از طریق زندگی، مرگ و احیای حضرت مسیح (علیه السلام) از حالت گناه آزاد می شود، اما بار گناهی که حوا انجام داد بر دوش همه زن ها سنگینی می کند؛ گناهی که باعث شد تا حضرت مسیح (علیه السلام) برای نجات بشر از آن به صلیب کشیده شود.

از سوی دیگر، یهودیان و مسیحیانی که مدافع تساوی حقوق زن و مرد می باشند، برای توجیه آیات کتاب مقدس، دست به توجیهاتی زده اند و برخی بر این باورند که در متون اصلی یهودیت و مسیحیت، هیچ تفاوتی بین زن و مرد، از لحاظ انسانیت و دیگر حقوق، وجود ندارد، بلکه انحرافات که به واسطه خاخام های یهودی و تلمود دست نوشته بشر و تفاسیر کتاب مقدس به وجود آمده، اسباب این توهم را پدید آورده اند و انحرافات که در انجیل مکتوب پس از حضرت عیسی (علیه السلام) رخ داده، در رساله های پولس به خوبی نمایان هستند.^۵

از دگرسو، شواهد بسیاری، هم در کتاب مقدس و هم در تاریخ یهودیت و مسیحیت وجود دارند که گویای این هستند که نه از نظر حضرت موسی (علیه السلام) و نه در نگاه حضرت عیسی (علیه السلام) زن هیچ فرعی نسبت به مرد ندارد و این دو در انسانیت و حتی آزادی در برخورداری از حقوق فردی و اجتماعی، یکسان می باشند. تاریخ یهود درباره اعمال شجاعانه زنان مؤمنی که مستقل از مردان، در مقابل رهبران مرد مانند فرعون قیام کردند، داستان هایی دارد که مورد تأیید خداوند می باشد. ماجرای خواهر و مادر حضرت موسی (علیه السلام) و نجات حضرت موسی (علیه السلام) توسط همسر فرعون، و حتی زنانی که فرعون دستور قتل پسران آن ها را داده بود، در تاریخ مشهودند. سفر «داوران» از زنی به نام دبوره (Deborah) نام می برد که در بین داوران آن

زمان، تنها کسی است که سنت حضرت موسی(علیه السلام) را دنبال می کرد و بر بنی اسرائیل به عنوان قاضی حکم می راند.^{۱)} پولس در رساله خود به غلاطیان نجات یافتن از طریق حضرت مسیح(علیه السلام) را نه به گروه خاصی منحصر می کند و نه جنبش خاصی، بلکه زن و مرد و غلام (و آزاد از این نظر با هم برابرند: «همه شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را دربرگرفتید. هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن؛ زیرا که همه شما در عیسی مسیح واحد می باشید.»^{۲)}

اما یهودیت خاخامی و تلمودی، که بعداً توسعه یافت، تأثیر خود را بر زندگی یهود، مطالعه تورات و عبادت روزانه گذاشت. با رایج شدن یهودیت خاخامی، زنان به تدریج، از مطالعه تورات و عبادت روزانه معاف شدند. اما این معافیت از تعلیم و تعلم، به تدریج در آیین یهود خاخامی حرام و ممنوع اعلام شد. الیزیر (Eliezer) خاخام قرن اول می گوید: «کلمات تورات سوخته شوند بهتر از آن است که به يك زن آموخته شوند... هر کس که تورات را به دختر خود بیاموزد، مانند کسی است که شهوت رانی را به او آموخته است.» (و تلمود لعن و نفرین را نثار مردی می کند که زن و بچه های او بگویند: رحمت خدا بر او!)

یهودیان در ادعیه روزانه این دعا را زمزمه می کنند که «سپاس خدای که مرا يك غیریهودی خلق نکرد! سپاس خدای که مرا يك زن خلق نکرد! و سپاس او را که مرا يك جاهل و نادان خلق نمود!»

نویسندگان بسیاری، به ویژه از مسیحیان، درصدد توجیه آیات مربوط به خلقت و دیگر آیات برآمده اند و سعی دارند تا با استناد به آیاتی که به نوعی، به حمایت از زنان می پردازند یا آن ها را با مردان یکسان می بینند، از شدت این نابرابری بکاهند.

سویل^{۳)} در توجیه داستان خلقت در «سفر پیدایش»، داستان اول را با مشکل مواجه نمی بیند؛ زیرا در این داستان، زن و مرد کاملاً با یکدیگر برابرند و هر دو به صورت خدا و همراه با هم و همزمان خلق می شوند. اما در داستان دوم، که به نظر می رسد وجود زن وابسته به وجود مرد است، وی سعی می کند تا این تفاوت را به کمک اسطوره «لیلیث» (Lilith) توجیه نماید. بر اساس این اسطوره، خداوند دو زن را برای آدم خلق کرد: لیلیث و حوا. خداوند ابتدا همسر اول آدم — یعنی لیلیث — را خلق کرد که با آدم یکسان و همسان بود. اما به دلایل ناشناخته، وی آدم را ترك کرد و تلاش خداوند برای بازگرداندن وی تأثیری نداشت. در نتیجه، آدم بدون یار و همسر باقی ماند. خداوند همسر دوم آدم یعنی حوا را خلق نمود. این بار، زن آدم فروتر از آدم بود؛ چون از او و برای او خلق شده بود. باب دوم سفر «پیدایش» از این ماجرا پرده برمی دارد.

به گفته سویل، کسانی که از ایده مساوات طلبانه در یهود دفاع می کنند، معتقدند که در داستان دوم خلقت هم زن و مرد در انسانیت، کاملاً مساوی اند؛ زیرا وجود حوا جدای از وجود آدم نیست، بلکه هر دو از جوهره واحدی خلق شدند و ذات آن ها یکی است و این در واقع، اقتضای سبک شاعرانه عبری است که عناصر مساوی و مشابه را به عنوان عنصر اول و دوم مطرح

می‌کند. (علاوه بر این، خداوند در باب دوم، حوّا را یاور آدم می‌داند، نه موجودی که نازل تر از او باشد، و در کتاب «عبریان» حتی خود را نیز «یاور» می‌نامد^۱) و بدیهی است که این نام، حاوی هیچ بار منفی نمی‌باشد.

در بین نویسندگان مسیحی، کسانی که مخالف برابری زن و مرد در انسانیت و حقوق می‌باشند، با اشاره به نظریه «هبوط»، تأکید می‌کنند که گرچه آدم و حوّا در ابتدا مساوی بودند، اما به خاطر هبوط، نابرابر شدند. در مقابل، برخی از کسانی که مدافع نظریه برابری اند، ادعا می‌کنند که گرچه زن پس از هبوط، واقعاً مطیع مرد شد، اما به دلیل آنکه به واسطه احیای مجدد حضرت مسیح (علیه السلام) دگرباره همان نظریه خلقت ابتدایی مطرح گردید، زن و مرد دوباره با یکدیگر مساوی شدند. (بعضی دیگر تبعیت حوّا از آدم را پس از خروج از بهشت، به عنوان مجازات گناه حوّا تلقی نمی‌کنند، بلکه این تبعیت و فرعیت را لازمه بقای زندگی و امری ضروری می‌دانند.)

در دفاع از این گروه، می‌توان به داستان پطرس در کتاب «اعمال رسولان» اشاره کرد که از تجلی روح القدس بر پیروان حضرت عیسی (علیه السلام) سخن می‌گوید، زن باشند یا مرد، پیر باشند یا جوان؛ چرا که همه از این حیث نزد روح القدس مساوی اند:

«... خدا می‌گوید: در ایام آخر، چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهیم ریخت و پسران و دختران شما

نبوّت کنند و جوانان شما رؤیایا و پسران شما خواب‌ها خواهند نمود...»^۲

گرچه بنا به باور مسیحیان، بیشتر دیدگاه‌های مربوط به فروتر بودن و فرعیت زن نسبت به مرد را فقط در متون منتسب به پولس قدیس می‌توان یافت که پس از مرگ او نوشته شده اند، ولی با این حال، وی در رساله به غلاطیان، بر یکسانی رابطه همه مردم با روح القدس تأکید دارد و بر اینکه فضایل مسیحیت، که شامل محبت و خوشی و عشق و صلح و دل‌سوزی و مهربانی و ایمان و تواضع و پرهیزگاری می‌شوند، برای همه انسان‌ها یکسان هستند.^۳

به هر حال، آیاتی که بر نابرابری جنسیتی دلالت دارند، اندک نیستند و مقصّر را در این قول، چه خاخام‌ها و نویسندگان تلمود و مفسّران انجیل و آباء کلیسا بدانیم و چه این باور را معلول تحریفات به وجود آمده در تورات و انجیل، نسبت به دو نکته اطمینان داریم:

نخست اینکه ادیان یهودیت و مسیحیت به عنوان دو دین و حیانی، قطعاً در حق زنان ظلمی روا نداشته‌اند و همان‌گونه که اسلام زن و مرد را در انسانیت و آزادی و در برخورداری از حقوق یکسان می‌داند، این دو نیز به عنوان دین الهی از چنین موقعیتی برخوردارند.

دوم اینکه دین اسلام به عنوان دینی که عاری از هرگونه انحرافی است، در مقایسه

با آنچه امروزه به عنوان آیین و دین یهودیت و مسیحیت شناخته می‌شود، نه تنها حامی

و مدافع نظریه برابری جنسیتی در انسانیت و برخورداری از بسیاری حقوق است،

بلکه در برخی موارد، برای زنان، بخصوص برخی زنان خاص، احترام ویژه ای قایل است.

قرآن نه از خلقت حضرت حوا^۱ به عنوان بخشی از وجود حضرت آدم سخن گفته و نه از فریب خوردن اولیه وی توسط شیطان، بلکه مطابق آیات آن، هر دو در ابتدا از خوردن آن میوه منع شده بودند و شیطان هر دو را فریب داد و این تخطی باعث هبوط آن ها از بهشت گردید: «و یا آدمُ اسکنْ اَنْتَ و زوجُكَ الجنةَ فكلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَوَسَّوَسَ لهُمَا الشَّيْطَانُ ... و نَادِيَهُمَا رَبُّهُمَا اَلَمْ اَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ و اَقُلْ لَكُمَا اِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ اَعْدُوٌّ مَبِينٌ.» (اعراف: 19-22)

خطاب های قرآنی در این مورد به صورت تنثیه اند و تقدیمی در حاکمیت یکی بر دیگری ندارند و بر خلاف *انجیل*، که مرد را در خلقت از زن نمی داند، بلکه «زن از مرد است و اینکه مرد برای زن آفریده نشده، بلکه زن برای مرد»،^۱ قرآن از خلقت زن و مرد از «نفس واحده» سخن می گوید: «اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ و خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا (نساء: 1) و از اینکه این دو در آفرینش مکمل یکدیگرند: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ و اَنْتُمْ لِبَاسٌ لِهِنَّ» (بقره: 187) نه آنکه یکی فرودست باشد و دیگری بالادست. روایاتی هم که به ظاهر، خلقت حوا^۱ را از دنده چپ آدم می دانند^۱ علاوه بر متقن نبودن سند، برخی از مفسران به انکارشان پرداخته اند.^۱ بعضی دیگر به توجیه آن ها دست یازیده اند؛ چنان که مرحوم مجلسی در *بحارالانوار*، خلقت حوا^۱ از دنده چپ را به معنای خلقت از زیادی گل مربوط به دنده چپ آدم می داند^۱ و حتی به گفته برخی از نویسندگان مسیحی، این روایات از فرهنگ یهود به آثار مسلمانان راه یافته اند.^۱)

گذشته از این، در اسلام هیچ اثری از این تفکر مسیحیت، که گناه حضرت آدم (به فرض گناه) به فرزندان او و یا گناه حضرت حوا^۱ به زنان سرایت کند، وجود ندارد، بلکه هر کس مسئولیت اعمال خود را به عهده دارد و پاسخگویی افعال خود می باشد: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرَى (انعام: 164) و از این نظر، زن و مرد و مؤمن و کافر در برابر خداوند یکسانند؛ هر کس که عمل نیک انجام دهد از رحمت و غفران خداوند برخوردار خواهد بود: «إِنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَى (آل عمران: 195) و هر کس که مرتکب عمل شر شود، نتیجه عمل خود را خواهد دید. سوره احزاب از مردان و زنان مسلمان، مردان و زنان با ایمان، مردان و زنان اهل طاعت و عبادت، و مردان و زنان راستگو و صابر و خاشع و خیرخواه نام می برد و مغفرت خداوند را به آن ها نوید می دهد،^۱ بی آنکه هیچ تفاوتی در این زمینه بین آن ها قایل شود.

در سوره های آل عمران،^۱ غافر،^۱ توبه،^۱ و نحل^۱ با نمونه های دیگری از برخورد یکسان خداوند با زن و مرد مواجه می شویم. علاوه بر این، در هیچ آیه ای از قرآن مشاهده نمی گردد که از خلقت مرد به عنوان *یک موهبت* و از خلقت زن با نفرت یاد شده باشد، بلکه به عکس، قرآن به محکومیت اعرابی رأی داده است که دختران خود را به خاطر شرمساری، زنده به گور می کردند.^۱

در حالی که در عهد عتیق، از همان ابتدا تولد يك دختر به عنوان يك زیان تلقی می گردد^۱) و در همان کتاب، دختران به عنوان موجوداتی لجوج و خودرأی معرفی می شوند که باید تحت مراقبت قرار گیرند. در غیر این صورت، آن ها اسباب شرمندگی پدران را فراهم می آورند.)^۲

در مجموع، مشاهده می شود که در اسلام، بر خلاف سنت یهودی – مسیحی، رابطه زن و مرد نه مردسالارانه است، نه متخاصمانه و داستان خلقت گویای فروتر بودن یکی و فراتر بودن دیگری نیست، بلکه از نظر قرآن، ملاک برتری نزد خداوند چیزی جز ایمان، تقوا و عمل صالح نیست. معرفی بانوان نمونه در قرآن، تأییدی بر نگرش مساوات طلبانه جنسیتی و نگاه مثبت اسلام به جایگاه انسانی زن می باشد. حتی در برخی موارد، قرآن از ملاحظه رابطه تساوی بین زن و مرد فراتر می رود و رابطه و وابستگی آن ها را بیش از این می بیند. آیاتی مثل (بعضهم من بعض) (آل عمران: 195) و یا (المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض) (توبه: 198) که زن و مرد را ولی یکدیگر معرفی می کنند، همه نشانه برتری دین اسلام در برخورد با آحاد بشر می باشند. خداوند وعده بهشت را به هر دو می دهد: (وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ حَتَّىٰ تَجْرِيٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ)^۳ و در صورت گناه، هر دو در آتش دوزخ گرفتار خواهند شد.

توجه به این نکته ضروری است که نتیجه مذکور به معنای برابری مطلق و یا عدم اختلاف بین آن ها حتی از نظر تکوین و یا انجام مسئولیت های اجتماعی و برخورداری از حقوق مشابه نمی باشد، بلکه مراد این است که در اسلام، برخلاف یهودیت و مسیحیت، زن و مرد به عنوان يك انسان، از ارزش و حرمت یکسانی برخوردارند و برخلاف سنت یهودی – مسیحی، که فرعیت در خلقت را مبنای اندیشه پست نگری در جامعه می پندارد و همین را عامل نقصان در اخلاق و معنویت و ناتوانی زن در پذیرش مسئولیت های اجتماعی و سبب بردگی و زیردست بودن او و بهانه ای برای نقض حقوق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی وی می داند، در اسلام، هیچ يك از این ها مشاهده نمی گردد و زن و مرد هر دو در برخورداری از حقوق گوناگون آزادند، گرچه به دلایل معقول و مقبول، در برخی موارد، از حقوق مشابه برخوردار نباشند.

آزادی در برخورداری از حقوق

متأسفانه متون مقدس و مورد تأیید یهودیان و مسیحیان گویای مطالب نگران کننده ای در مورد ضایع کردن حقوق زنان می باشند، گاه زنان از حداقل حقوق خود محروم مانده اند و بیش از آنکه به يك موجود آزاد شباهت داشته باشند، همانند يك برده به نظر می رسند. به اجمال، به چند مورد اشاره می شود:

کوبین هریس (Kevin Harris)، سخنران ارشد دانشگاه New South Wales، می گوید: زن در انجیل، به گونه ای به تصویر کشیده شده است که انگار ملك مرد محسوب می شود، به طوری که

به عنوان يك کالا، هم قابل فروش است، هم قابل بیرون انداختن و هم تجارت با آن ممکن است.^{۱)} وی نه مالك خود است و نه هیچ ملكیتی نسبت به اموال خود دارد؛ تنها در صورتی اموالش به او برمی گردند که طلاق بگیرد یا همسرش بمیرد.

در سفر «خروج»، درباره مردی که دخترش را به کنیزی بفروشد، آمده است: «اگر شخصی دختر خود را به کنیزی بفروشد، مثل غلامان بیرون نرود. هرگاه به نظر آقایش که او را برای خود نامزد کرده است ناپسند آید، بگذارد که او را فدیه دهند، اما هیچ حق ندارد که او را به قوم بیگانه بفروشد؛ زیرا که بدو خیانت کرده است.»^{۲)}

در واقع، زنان غربی تا اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، هیچ حق مالکیتی نسبت به اموال خود نداشتند. حتی مطابق تلمود، «خرده های نان روی میز هم به شوهر تعلق دارد.»^{۳)}

در سنت یهودی – مسیحی، زن نه تنها در دوران حیات خود نسبت به اموال خود ملكیتی ندارد، بلکه پس از مرگ نیز از هرگونه ارثی محروم است، در حالی که مرد از زن ارث می برد و فرزندان مؤنث نیز در صورتی از ارث برخوردار می شوند که فرزند مذکری وجود نداشته باشد.^{۴)}

اما در اسلام، حرمت زن برای همیشه در خانواده محفوظ است؛ وی نه برده پدر خویش است و نه بنده همسر خود. بی آنکه ملك کسی باشد، مالك اموال خویش است؛ هم در کسب درآمد اقتصادی آزاد است، هم در استفاده از آن: (الرِّجَالُ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ). (نساء: 32)

زن مانند مردان ارث می برد^{۵)} (گرچه به دلایلی کمتر از آنان) و وظیفه ای برای کسب درآمد ندارد. و این مسئولیت بر عهده مردان گذاشته شده است: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا انْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ...» (نساء: 34)

در اسلام، عفت و پاک دامنی قبل و بعد از ازدواج، اختصاص به زن ندارد، بلکه زن و مرد هر دو باید عقیف باشند و از نظر دین اسلام، هیچ کدام از آزادی جنسی خارج از حدود شرعی برخوردار نیستند، در حالی که در سنت یهودی – مسیحی، این حکم مختص زنان است و مردان، به ویژه قبل از ازدواج، در داشتن روابط آزاد جنسی هیچ ممنوعیتی ندارند. در صورتی که مردی به اعمالی از این قبیل دست بزند، هیچ نوع محکومیتی در مورد او صادر نمی شود، در حالی که در مورد زنان، حکم دیگری قابل اجراست و در صورتی که زن دچار انحراف جنسی گردد (حتی قبل از ازدواج)^{۶)} مرد حق دارد او را به خانه پدرش برگرداند و یا سنگسار شود.^{۷)}

سنت یهودی – مسیحی حق طلاق زنان را نادیده گرفته است. در انجیل متی، فرازی نقل شده که دلالت بر ممنوعیت طلاق زن دارد و می گوید: «هر کس که همسرش را طلاق دهد، مگر به واسطه زنا، باعث زنا کردن او می باشد و هر کس که با زن مطلقه ازدواج کند زنا کرده است.»^{۸)}

با وجود منفور و مبغوض بودن طلاق در دین اسلام، برخورد دوگانه سنت یهودی – مسیحی با طلاق، زنان را با وضعیتی بحرانی مواجه می کند: از يك سو، با حرمت طلاق دادن

زن روبه رو هستیم و از سوی دیگر، با تشویق یهودیان اولیه به طلاق، تا آنجا که در بخش هایی از تلمود آمده است که مرد می تواند در صورتی که همسر زیبایی پیدا کند، زن خود را طلاق دهد.»

ضایع نمودن حقوق زن، چه در قالب رفتارهای افراطی باشد، چه تفریطی و نادیده گرفتن حقوق و آزادی هایی که خداوند برای او معین کرده، در واقع، به معنای نادیده گرفتن و مخالفت با احکام الهی است.

گذشته از نادیده گرفتن حقوق فردی، برخوردار نبودن زنان غربی تا قرن 19 از حداقل آزادی سیاسی (مثل حق رأی) و نیز آزادی های اجتماعی، قابل انکار نیست که بنا به شهادت تاریخ، تا پیش از نهضت فمینیسم، زنان از رسیدن به حقوق اندک خود نیز محروم بودند و متأسفانه پس از آن نیز بسیاری از ارزش های خود را از دست دادند. در حالی که 1400 سال قبل از آن، اسلام حقوق متفاوت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مثل حق مالکیت، حق رأی، شرکت در مجامع سیاسی و نهادهای اجتماعی و پذیرش مسئولیت در جامعه را به زنان اعطا کرده است، اگرچه ممکن است با وجود حقانیت دین اسلام و برتری آن از نظر محتوایی، در برخی از کشورهای اسلامی نیز حقوق زنان نادیده گرفته شوند؛ مثلاً، سلب فعالیت های اجتماعی و سیاسی، حتی حق رأی از زنان در عربستان و عدم تسلط بر اموال خود و اجرای آداب و آیین هندو در کشور پاکستان از جمله معضلات این کشورها هستند.

اما از سوی دیگر، در برخی کشورهای غیراسلامی، مثل آمریکا و فرانسه، گرچه زنان از آزادی هایی مثل آزادی حق رأی، ابراز عقاید و ایده های معمولی محروم نیستند، ولی با انجام فرامین دینی مسلمانان به شدت مخالفت می شود، به گونه ای که يك زن مسلمان در حالی که در این کشورها آزاد است تا از بهترین مواهب دنیوی برخوردار باشد و مانند دیگر مردم آزادانه زندگی کند، اما به محض پوشیدن حجاب، با مشکلات عدیده ای روبه رو می گردد. زنان مسلمان به خاطر پوشیدن روسری، از ادارات خود اخراج می شوند، در خیابان به آن ها بی احترامی می شود، پیوسته تحت نظر می باشند و به وضوح شاهد تغییراتی در رفتار مردم می باشند که تا قبل از پوشش، با آن ها مواجه نبودند.

طیبه تیلور، سردبیر مجله سیسترز (Sisters) می گوید: «با تغییر در پوشش، مردم آمریکا فکر می کنند که من يك خارجی هستم، در حالی که مدت زیادی در بین آن ها زندگی کرده ام. من لباس آمریکایی ها را می پوشم، اما با وجود این، يك روسری بر سر دارم که این روسری اوضاع را کاملاً تغییر می دهد...»

در کتاب های مقدّس تورات و انجیل، جدای از تلمود و آراء مفسّران، با دو رویکرد متفاوت مواجهیم: از يك سو، برخی آیات مؤیّد اندیشه پست نگرانه نسبت به زنان بوده و در بسیاری موارد، فرعیت زن در خلقت به عنوان ریشه این نوع تفکر تلقی شده است. از سوی دیگر، بعضی آیات از دیدگاه مساوات طلبانه در دو دین الهی نسبت به زن و مرد حمایت می کنند. مبارزات و فعالیت های اجتماعی هم عرض مردان توسط زنان در تاریخ یهودیت و مسیحیت و پذیرش آن ها از سوی خداوند، مؤیّد دیگری برای این رویکرد است.

برخی از متدینان یهودی – مسیحی تأثیر یهودیت خاخامی و تلمود و تفاسیر کلیسا را عامل تحریف در دو دین الهی یهودیت و مسیحیت و وجود آیات دال بر نابرابری جنسیتی می دانند و توجیهاتی در این زمینه ارائه کرده اند. شواهد قرآنی مربوط به خلقت و شأن زنان و فرامین دینی مرتبط با حقوق سیاسی – اقتصادی و اجتماعی زنان در اسلام، حاکی از برتری اسلام در این زمینه ها هست و ادیان الهی یهودیت و مسیحیت به عنوان دو دین الهی تا آنجا که از حقانیت الهی برخوردارند و با تحریفات آمیخته نشده اند، در زمینه آزادی جنستی در برخورداری از حقوق با اسلام شباهت دارند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی